

یادداشت

اندیشه حقوق بشر

آکسل هرمان
ترجمه: اصغر پورکاشانی
بخش اول
طبق آموزش های حقوق طبیعی، حقوق بشر همانقدر قدمت دارد که خود بشریت. پیش از آنکه انسان ها متاثر از نقش جامعه، مذهب، اقتصاد و دولت در حقوق طبیعی خود محدود شوند، حقوق بشر وجودداشته است. بدین سان حقوق بشر امری است مادرزادی.

اعلام رسمی حقوق بشر به‌رغم اینکه ریشه‌های فکری آن در گذشته دور نهفته است امری است نسبتاً تازه و جدید. واقعیت مهم‌تر این است که تعریف و استنباط از حقوق بشر بحث‌انگیز و اختلاف‌پرور است چه رسد به این که حقانیت آن به طور عام به رسمیت شناخته شده باشد. بدین سان حقوق بشر نه به عنوان یک قانون طبیعی، بلکه قبل از هر چیز به مثابه امری تاریخی، چیزی رشدیابنده، متحول و آسیب‌پذیر قابل درک است. از این رو باید تکامل تاریخی آن را نیز در نظر داشت. در درک تکامل تاریخی آن اگر نظر جست‌وجوگرانه به ویژه به سوی حوزه‌های فرهنگی باختر و آمریکای شمالی انداخته می‌شود، نباید این امر همراه با کم بها دادن به دیگر فرهنگ‌ها باشد. اما با پیشرفت پیروزمندانه تمدن غرب ایده حقوق بشر که در باختر تکامل یافته، در سطح جهان گسترش یافت.

عموماً دوران باستان را گهواره آرمان‌های بشردوستانه در سرزمین باختر می‌دانند. این از خدمات و دستاوردهای فلسفه یونان است که انسان را به عنوان موجودی خودمختار و مستقل در میدان تنش با دولت و جامعه کشف کرده است. (در اینجا باید توجه داشت که در آن زمان تحت نام «انسان» فقط «مردان» فهمیده می‌شدند.) (فلاطون و ارسطو انسان را به عنوان موجودی توصیف می‌کردند برخوردار از موهبت خرد که سعادتش را در سهمیدن در دولت می‌یابد. معیار هر نظام سیاسی باید حقوق طبیعی باشد که این خود ناشی از سرشت و جوهر انسان است. در همین رابطه نیز قوانین موضوعه یعنی حقوقی که توسط انسان وضع شده‌اند، قرار دارند. بدین ترتیب به گونه‌ای بدیهی از برابر پنداشتن و همسانی حقوق طبیعی و موضوعه ناروایی انسان‌ها اشتقاق می‌یافت و از همین جا نیز نهاد برده‌داری توجیه می‌شد. سبسرو حتی وجود برده‌داری را اجتناب‌ناپذیری می‌دانست چرا که گویا پرداختن به برخی از کارها و حرفه‌ها در منزلت شهروند آزاد نیست.

ابتدا در فلسفه رواقیان است که آن نوع از تصویر انسان که بازتاب شهرند آزاد یونانی و یا رومی است به زیر ستوال برده شده و آزادی و برابری تمامی انسان‌ها بر مبنای طبیعت‌شان آموزش داده می‌شود. در عمل اما رواقیان دست به ترکیب برده‌داری نمی‌زدند. هر چند آنها تنش بنیادین موجود در قلمرو خود و واقعیت را لمس می‌کردند، با وجود این می‌کوشیدند از طریق تزکیه و مهار امیال شخصیی و نه از راه درگرونی فعالانه جهان این تنش بنیادین را از میان بردارند.

مسیحیت در آغاز حیاتش کوشید خود را با اندیشه‌های رواقیان پیوند زند. در تورات آمده است که خداوند انسان را همانند خودش خلق کرده است. همین منبع ربانی انسان است که بنیاد آزادی و برابری تمامی انسان‌ها است. افزون بر این منزلت انسان[در شریعت مسیحی] از این طریق به اوج گرانبهای خود دست می‌یابد که خداوند به فرزند خود[عیسی] پیکر و شمایل انسانی می‌بخشد و می‌گذارد تا همان پیکر برای رستگاری بشریت بر روی صلیب جان بسپارد. البته مبنای فکری این باور نیز همانند اندیشه رواقیان بر مبنای پندار از وجود دو جهان استوار شده است؛ جهان نیکی و جهان بدی. انسان با ارتکاب به گناه از خداوند دور شده؛ جهان زمینی با آرمان‌های دولت الهی همخوانی نداشت. از این رو آن دسته از حقوق بشر برخاسته از اصل تابعیت از خدا، نمی‌توانستند در زندگی زمینی انسان‌ها شکوفا شوند. هنگامی که مسیحیت در اواخر دوران باستان به دین دولتی تبدیل شد، در عرصه دولتی و اجتماعی تصورات باستانی و ژرمنی (German) را پذیرفت. از جمله سیستم زمین‌داری مبتنی بر طرز تعهد دوجانبه‌ای بود، که بر اساس آن فرمانروا از خدمات و یاری واسال‌های خود بهره‌مند می‌شد و در مقابل خود را موظف به حمایت و محافظت از آنان می‌دانست. این اصل تعهد، شامل تمامی سطوح هرم سیستم از جمله تاپتین‌ترین سطح آن که جایگاه دهقانان وابسته و زمین بسته بود می‌شد. کسی که در این سیستم اجتماعی جا داشت، می‌توانست در مواقع ضروری، در صورتی که بدون تقصیر شخصی دچار تنگدستی می‌شد، روی حمایت و کمک اربابش حساب کند. به این ترتیب تعهد حقوقی و وجدان مسیحی ارباب معمولاً حتی برای فقیرترین فرمانبرداران نیز حیات و حداقل ضروریات زندگی را تضمین می‌کرد. ضمن اینکه اشراف حداقلی از ششون انسانی را برای زیردستان خود مجاز می‌شمردند، از سوی دیگر با یاری کلیسا فکر عدم تساوی انسان‌ها را در زندگی این جهان‌تک تحکیم می‌بخشیدند. فقط معدودی از مردان بدین حد تا حتی سال‌های طولانی در دوران عصر جدید نیز از لذت آزادی‌های فردی و استقلال اقتصادی برخوردار بودند.

البته بدون اندیشمندان پرنفوذی مانند توماس آکویناس(۱۲۷۴-۱۲۲۵) و Thomas Aquin) در عرصه علوم الهیات که متأثر از افکار فلسفی ارسطو و مکتب رواقیان به اصل آزادی وجدان برای تمامی انسان‌ها صحه می‌گذارند. البته این نوع آزادی یعنی آزاد بودن در بندگی به خدا، فقط در چارچوبی میسر بود که کلیسا معین می‌کرد که با خطوط و مرزهای بسیار دقیق حدود آن معین شده بود. برای کافران و مشرکین این حکم صدق می‌کرد که «خارج از کلیسا رستگاری و تبرک وجود ندارد». این اصل به هیچ‌وجه منحصر به دنیای آخرت نبود، مرتدین در دنیای قرون وسطی حق مالکیت و حق حیات نداشتند.

البته این نوع آزادی یعنی آزاد بودن در بندگی به خدا، فقط در چارچوبی میسر بود که کلیسا معین می‌کرد که با خطوط و مرزهای بسیار دقیق حدود آن معین شده بود. برای کافران و مشرکین این حکم صدق می‌کرد که «خارج از کلیسا رستگاری و تبرک وجود ندارد». این اصل به هیچ‌وجه منحصر به دنیای آخرت نبود، مرتدین در دنیای قرون وسطی حق مالکیت و حق حیات نداشتند.

منبع : ایران امروز

شکل غالب حکومت در کشور های توسعه یافته «لیبرال‌دموکراسی» است. به همین دلیل نباید تعجب کرد که گروهی رابطه میان لیبرالیسم و دموکراسی را پیوستگی این همنای تلقی کنند. اما واقعیت این است که رابطه این دو پیچیده‌تر از آن است که ایدئولوژی‌های پیروز زمانه ما ادعا می‌کنند. طی سطور آینده می‌کوشم تا این پیچیدگی را نشان دادم و نسبت به تلقی‌های تقلیل‌گرا در این زمینه هشدار دهم.

۱- قبل از هر چیز بایستی میان اندیشه‌های لیبرالیستی و نظام‌های لیبرال همین طور میان اندیشه‌های دموکراتیک و نظام‌های دموکراتیک، تمایز قائل شد. اندیشه‌ها اگرچه نقشی اساسی و محوری در ساماندهی به نظام‌ها دارند اما تنها یکی از عناصر سازنده هر نظامی هستند. علاوه بر اندیشه‌ها، عناصری چون نهاد‌ها، شرایط تاریخی و جغرافیایی، امکانات فنی و منابع در دسترس نیز در شکل‌دهی به هر نظامی نقش داشته و لغاعدل. فایده این تفکیک این است که می‌توان فرض کرد بر مبنای یک اندیشه واحد ممکن است نظام‌های متفاوتی با درجات مختلفی از توسعه و تکامل شکل گیرد که اگرچه هسته‌ای مشترک دارند اما واقعاً متفاوتند. مقایسه لیبرالیسم و دموکراسی را باید با مقایسه اندیشه‌های محوری هر کدام آغاز کرد و آنگاه به بحث از نسبت و رابطه میان نظام‌های لیبرال و نظام‌های دموکرات پرداخت.

۲- اگرچه در مباحث بعد در ترفیق مفاهیم لیبرالیسم و دموکراسی خواهیم کوشید، اما لازم است در آغاز تصور اجمالی خود را از مفاهیم اصلی این دو اندیشه تصریح کنیم و به این ترتیب محدوده بحث را مشخص‌تر نمائیم. قبل از هر چیز لازم است که تصریح شود هم لیبرالیسم و هم دموکراسی را در عرصه سیاست و اندیشه سیاسی به کار می‌بریم و به کاربردهای آنها در سایر زمینه‌ها کاری نداریم، مگر آنکه به آن تصریح شود.

لیبرالیسم به طور خلاصه عبارت است از «یک سرمشق سیاسی با یک آرمان و دو رهنمود اصلی،»

آرمان اصلی لیبرالیسم که هدف غایی هر لیبرالی در سیاست را تعیین می‌کند، عبارت است از «دستیابی به حداکثر آزادی و خودمختاری ممکن و مسئولانه فردی در جامعه.» روشن است که آزادی مورد نظر لیبرالیسم تا مرز «امکان» است، یعنی تا جایی که موجب فروپاشی جامعه و از میان رفتن زندگی جمعی نشود. به علاوه آزادی مسئولانه است. هر کس تصمیم می‌گیرد اما مسئولیت پیامدهای آن را نیز می‌پذیرد. برای رسیدن به این آرمان نهایی، لیبرالیسم دو رهنمود اصلی دارد: رهنمود اول «تفکیک حوزه جامعه از حوزه حکومت» است. لیبرالیسم از آغاز کوشش فکری به منظور تبیین حوزه خصوصی–فردی، خانوادگی، اقتصادی– در برابر اقتدار حکومت و دفاع از حوزه جامعه مدنی در برابر اقتدار حکومت بوده است. رهنمود دوم لیبرالیسم عبارت است از «محدودکردن قدرت حکومت توسط قانون و حقوق و آزادی‌های فردی.»

در تلقی لیبرال، حکومت شر لازمی است که باید تا آنجا که امکان دارد قدرتش را مشروط و مقید کرد تا امکان تجاوز به حقوق افراد را نیابد بلکه حافظ حقوق آنها باشد. در کنار این آرمان و رهنمودهای اصلی می‌توان مجموعه‌ای از پذیره‌های اساسی را در لیبرالیسم دید که در درجه بعدی اهمیت قرار می‌گیرند و اغلب مورد اختلاف هستند. مانند دفاع از حق مالکیت خصوصی، اولویت دادن آزادی به برابری، دفاع از حکومت خودخصوصی از دخالت قدرت سیاسی، دفاع از تنوع و گوناگونی فراینده نهاد‌های مدنی، تجزیه و تفکیک قوا، رواداری و تسامح و . . .

اما اندیشه دموکراتیک به نظر می‌رسد که سه مبنای اساسی دارد و تعریف دموکراسی را نیز باید در همین سه مینا جست‌وجو کرد:

الف– حاکمیت مردم (پذیرش حق مردم در نصب، نقد و عزل حکومت و تصمیم‌گیری در امور عمومی).
ب– برابری سیاسی شهروندان (پذیرش حق برابر همه شهروندان برای تصدی پست‌های سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری عمومی و نظارت بر حکومت).

پ– حکمرانی اکثریت
همراه با رعایت حقوق بنیادی اقلیت (عمل کردن بر مبنای نظر اکثریت در موارد اختلاف بدون از میان بردن امکان تبدیل اقلیت به اکثریت در مراحل استعداد‌های خود برجسته می‌نماید و بر پیشرفت فکری و اخلاقی فرد در شرایط برخورداری از حداکثر آزادی از همه محدودیت‌های بیرونی و اجباری تأکید می‌کنند. در دموکراسی فردخواه حکومتی متفاوت است که در آن تصمیم‌گیری جمعی در اختیار خود افراد یا نمایندگان و برگزیدگان آنان باشد.

از این رو در دموکراسی بیش از هر چیز به توانایی‌های فرد در بیرون آمدن از انزوا توجه می‌شود و تدبیرهای گوناگون اندیشیده می‌شود تا شهر وندان بتوانند قدرت همگانی به وجود آورند.

لائد پیشینه

لیبرالیسم و دموکراسی



نمی‌توان سخن گفت. البته آنچه در گذار از دموکراسی که‌هن به دموکراسی مدرن تغییر کرده است نه اصل بنیادین آن (حق حاکمیت مردم) بلکه شیوه‌های کاربست و نیز دامنه گسترش آن در قلمروهای گوناگون (غیر از سیاست) است. لیبرالیسم مدرن با دموکراسی کهن قابل جمع نیست. اگر تفکیک دموکراسی صوری (معنای حقوقی– نهادی دموکراسی) و دموکراسی محتوایی را بپذیریم، لیبرالیسم مدرن با دموکراسی صوری (چه کهن و چه مدرن) تعارضی ندارد، اما با دموکراسی محتوایی کهن سازگار و قابل جمع نیست.

۴– اندیشمندان و فعالان عرصه سیاست دو «خواست بنیادین» را در این عرصه دنبال کرده‌اند: خواست «محدود کردن قدرت» و خواست «تقسیم‌قدرت». دموکراسی پاسخی است به خواست بنیادین تقسیم قدرت در حالی که لیبرالیسم پاسخی است به خواست بنیادین محدود کردن قدرت.

اگرچه برخی از پیشینیان این دو خواست را ناسازگار با یکدیگر می‌دانسته‌اند، اما حکومت‌های معاصر کشورهای توسعه‌یافته کم و بیش حاصل تلاش برای دستیابی به هر دو خواست بنیادی هستند. نشان دادن نمونه‌های حکومت‌های لیبرالی که مشارکت مردم در آنها ناچیز و فقط به طبقات دارا منحصر بوده است، مشکل نیست.

۵– هم دموکراسی و هم لیبرالیسم نگاهی ابزار گونه به حکومت دارند و با پذیرش استقلال فرد می‌کوشند تا حکومت را در خدمت محافظت از منافع و مصالح فردی قرار دهند. در هیچ یک از این دو نگاه حکومت به مثابه کلتی مقدم بر افراد و برتر از آنان در نظر گرفته نمی‌شود. اما در عین حال

لیبرالیسم و دموکراسی ارزیابی متفاوتی از نسبت میان فرد و جامعه به دست می‌دهند. لیبرالیسم، خواه در مادیات و خواه در معنویات، آزادی فرد را حاکم از حقوق فرد در مقابل حکومت می‌شمارد و از آن پشتیبانی می‌کند و در واقع لیبرالیسم با آن جنبه از فرد که معطوف به درون است سروکار دارد. فرد در لیبرالیسم در بیشتر طول عمر خود در جهانی پرمخاطره و همراه با رقابت و مبارزه برای بقا قرار می‌گیرد. در مقابل دموکراسی می‌کوشد با ساختن جامعه‌ای مبتنی بر توافق مشترک افراد، فرد و جامعه را آشتی دهد.

دموکراسی با جنبه‌ای از فرد که معطوف به بیرون است سروکار دارد. در لیبرالیسم، فرد بانی هر کاری است که بیرون از محدوده عمل حکومت صورت می‌گیرد. از این رو لیبرالیسم توانایی‌های افراد را برای خودآفرینی و گسترش استعداد‌های خود برجسته می‌نماید و بر پیشرفت فکری و اخلاقی فرد در شرایط برخورداری از حداکثر آزادی از همه محدودیت‌های بیرونی و اجباری تأکید می‌کنند. در دموکراسی فردخواه حکومتی متفاوت است که در آن تصمیم‌گیری جمعی در اختیار خود افراد یا نمایندگان و برگزیدگان آنان باشد.

از این رو در دموکراسی بیش از هر چیز به توانایی‌های فرد در بیرون آمدن از انزوا توجه می‌شود و تدبیرهای گوناگون اندیشیده می‌شود تا شهر وندان بتوانند قدرت همگانی به وجود آورند.

خرد رندانه

سیدعبدالجواد موسوی

روزگار، در چنین هنگامه‌ای استاد را دلداری داد و گفت که سخن او خلاف آنچه فکر می‌کند هواخواه بسیار دارد اما نه استاد با این سخنان کودکانه فریفته خواهد شد و نه من چنین دنااتی در خود سراغ دارم که چنین گزافی را به متفکری تحویل دهم که او را بیش از هر اندیشمند دیگری دوست داشته‌ام و می‌دام.

استاد، خود بهتر از من می‌داند که سخن او در گوش جان‌های تابناک و مستعد طینتی دیگر دارد اما آیا همین کافی است؟ نیم قرن آموزگاری، پانزده سال سردبیری یک نشریه مهم فلسفی را عهده‌دار بودن، چاپ صدها مقاله و تالیف تعداد قابل توجهی کتاب، در حوزه مباحث نظری و آن گاه رسیدن به مشتی مخاطب فسرده و همگین که از آموزگار خود مایوس‌ترند، حقیقتاً دردناک است. اگر استاد مظلوم روزگار ما نسبتی با درویشی و صوفی مسلکی داشت چنین وضعیتی باب دریغ و افسوس نبود اما استاد نه قصد فریفتن خود را دارد و نه قصد فریفتن دیگران را او درست و به همین دلیل است که می‌تواند خود یکی از توابع و نتایج رویکرد در آخرین شماره‌نامه فرهنگ به جای

قدرت حکومت به بهانه آزادی مثبت را دشمن می‌دارند. اما هیچ دلیلی ندارد که دموکراسی را تنها مدافع تفسیر منفی آزادی بدانیم و آن را بی‌توجه یا مخالف با تلاش برای مثبت را غیرقابل جمع و تلاش برای یکی را مغایر با تلاش برای دیگری می‌داند، مبتنی بر پیش فرض لیبرالیستی از قدرت و آزادی است.

۸– هم لیبرالیسم و هم دموکراسی خود را شرط لازم برای تحقق حقوق انسان‌ها می‌دانند. اما نگاه عمیق‌تر به صورت مسئله چهره دیگری از واقعیت را نمایان می‌کند. طبقه‌بندی‌های مختلفی از حقوق انسان‌ها (حقوق بشر) ارائه شده است. در یکی از این طبقه‌بندی‌ها حقوق انسان‌ها به سه گروه: الف– حقوق مدنی– سیاسی، ب– حقوق اقتصادی– اجتماعی و ب– حقوق فرهنگی تقسیم شده است. هم دموکراسی و هم لیبرالیسم حقوق مدنی و سیاسی را بخش جدایی‌ناپذیر و ضروری خویش می‌دانند. نکته مهم این است که حقوق مدنی و سیاسی بیشتر، با خودداری حکومت از انجام دادن بعضی از اقدامات قابل دستیابی به‌نظر می‌رسد. از این‌رو با نقشی که لیبرالیسم برای حکومت قائل است نیز سازگار است. اما در مورد دو گروه دیگر حقوق‌بشرو و به‌ویژه در مورد حقوق اقتصادی– اجتماعی انسان‌ها مسئله به این سادگی نیست.

تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی مستلزم کمک‌ها و اقدامات ایجابی نیست هست. از این‌رو دفاع از حقوق اقتصادی– اجتماعی منجر به نوعی فراتر رفتن از نظم خودجوش بازار و به میان کشیدن پای حکومت خواهد شد. به همین دلیل از دیدگاه غالب لیبرال‌ها تکیه بر این حقوق با برخی مبانی لیبرالیسم (مانند حکومت حداقل و آزادی منفی) مغایر است: از نگاه یک دموکرات تأمین حداقلی از حقوق اقتصادی– اجتماعی برای دموکراسی ضروری است. چرا که باعث تأمین حداقلی از برابری در دسترسی به حقوق مدنی و سیاسی برای همه شهروندان می‌شود. درحالی که بسیاری از لیبرال‌ها ادعا می‌کنند که تلاش برای تحقق حقوق اقتصادی– اجتماعی شهروندان در تعارض با دو مبنای اصلی جامعه لیبرال یعنی مالکیت خصوصی و آزادی مبادله قرار می‌گیرد و از این‌رو غیروموجه است. به هر حال لیبرالیسم (به‌ویژه نویبرالیسم) اولویت زیادی برای حقوق اقتصادی قائل نیست و حکومت را برای مقابله با فقر و محرومیت اجتماعی صاحب صلاحیت نمی‌داند.

۹– هم لیبرالیسم و هم دموکراسی بر گونه‌هایی از «برابری» مبتنی‌اند. برابری‌ای که با لیبرالیسم سازگار است «برابری در حق آزادی» است. به این معنا که هر کس باید به اندازه‌ای از آزادی برخوردار باشد که به آزادی دیگران لطمه نهد و نیز مجاز به انجام دادن کارهایی باشد که آزادی یکسان و برابر دیگران را نقض نکند. از همان آغاز گسترش حکومت‌های لیبرال این گونه برابری پدید آورنده دو اصل اساسی بود که بعدها در تمهیدات قانونی نیز بیان شد: الف– برابری در مقابل قانون ب– برابری حقوقی. تنها در سال‌های اخیر است که اندیشه لیبرال افرون بر این دو اصل «برابری فرصت‌ها» را نیز پذیرفته است. این اصل بر برابری افراد در حق بهره جستن از فرصت‌ها و نه در میزان بهره‌ای که از این فرصت‌ها می‌برند تأکید دارد.

اما در رابطه با دموکراسی مسئله قدری پیچیده‌تر است. اگرچه دموکراسی بر برابری سیاسی شهروندان بنا شده است اما تمایز میان دموکراسی صوری (حکومت به دست مردم) و دموکراسی محتوایی (حکومت برای مردم) را بپذیریم با پرسش تازه‌ای مواجه می‌شویم. برای تحقق دموکراسی صوری برابری‌های مورد قبول لیبرالیسم کافی است. اما برای تحقق دموکراسی محتوایی و دستیابی به خواست بنیادین (تقسیم قدرت) در جامعه این برابری‌ها وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر یک نکته تأکید دارد: عدم وجود مانع. مانعی که البته بیرونی است و به شکل نهاد‌های اجتماعی یا رسوم و اعتقادات سنتی فرد را از پیشبرد اهداف و آمال خویش بازمی‌دارد. در واقع آزادی منفی هنگامی وجود دارد که انسان اختیار را بدون محدودیت تجربه کند. تفسیر دموکراسی از آزادی یعنی منفی است و آزادی فرد هنگامی تأمین می‌شود که هیچ مانع و قیدوبندی او را از اظهارنظر و دنبال کردن خواست و آمال خود بازدارند. تفسیر منفی از آزادی بر